



**تسهیل در ترخیص کالا و یخشنامه‌های  
گمرکی می‌تواند در امور حقوقی اقتصادی  
کشور موثر باشد**

نوشتاری از: حمیدرضا به‌گذر  
وکیل پایه یک دادگستری صفحه ۲

دوشنبه ۵ مردادماه ۱۴۰۵ ● سال اول ● شماره ۱۵

اولین روزنامه حقوقی کشور

# آفتاب حقوقی

رأی وحدت رویه ۸۷۹ دیوانعالی کشور

## صلاحیت دادگاه صلح در امور کیفری

دو شهرستان اشتها رد صادر و اعلام می‌نماید. «... متعاقباً، شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو شهرستان اشتها رد، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۴/۸/۲۸-۱۴۰۴/۱۳۹۰۰۰۵۲۴۵۸۵۱، چنین رأی داده‌است: «... نظر به این‌که، بر اساس بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و ماده ۱۴ این قانون، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، رسیدگی به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸ در صلاحیت دادگاه صلح می‌باشد و نظر به این‌که، برابر رأی وحدت رویه ۷۵۹-۱۳۹۶/۴/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی،

مجازات جرم تغییر کاربری به لحاظ جزای نقدی نسبی بودن با استناد به تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مجازات درجه ۷ تلقی شده‌است و به این اعتبار سابق بر قانون جدید شوراهای حل اختلاف، علی‌رغم این‌که صلاحیت مستقیمی دادگاه کیفری دو قرار گرفت و پس از لازم‌الاجرا شدن قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، رسیدگی به جرایم درجه ۷، مطلقاً در صلاحیت دادگاه صلح است. ... این‌که سازمان جهاد کشاورزی اعلام‌کننده تلقی شود یا شاک، اساساً مؤثر در تعیین صلاحیت نیست. ... استناد به سیاق عبارات قانونی نیز دلیلی محسوب نمی‌شود؛ زیرا برابر آنچه که مذکور افتاد از سیاق عبارات قانونی نتیجه مورد نظر اعضای محترم اداره حقوقی حاصل نمی‌شود. بنابراین این دادگاه خود را صالح به رسیدگی نمی‌داند و قرار عدم‌صلاحیت به شایستگی دادگاه صلح دادگستری اشتها رد صادر و اعلام می‌کند. به جهت حدوث اختلاف، پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان البرز برای حل اختلاف ارسال می‌شود. ... با ارسال پرونده جهت تعیین صلاحیت، شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان البرز به موجب دادنامه شماره -۱۴۰۴/۱۳۹۰۰۰۵۹۴۴۸۳۵-۱۴۰۴/۱۰/۱، چنین رأی داده‌است: «... باید گفت درست است که بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون تشکیل شوراهای حل اختلاف به نحو مطلق تنظیم گردیده‌است، لیکن اطلاق در همه موارد حجت نیست و زمانی اطلاق قابل استناد است که مقدمات حکمت جمع باشد به این معنا که از نظر اصولی قانون‌گذار اولاً، در مقام بیان تمام افراد باشد و ثانیاً مانع و قرینه بر تقیید وجود نداشته باشد و این در حالی است که با بررسی منطوق قانون موصوف قرینه‌های قوی بر عدم اطلاق بند مذکور به دست می‌آید که اهم این قرائن عبارت است از:

۱- ماهیت بزه تغییر غیرمجاز کاربری که مستند به قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها دارای جنبه شدید نظم عمومی و مرتبط با حقوق عامه و محیط زیست و امنیت غذایی است.

۲- فلسفه ایجاد دادگاه صلح همان طور که در فوق اشاره شد رسیدگی به جرایم ساده و خرد و با آثار اجتماعی محدود است درحالی‌که بزه تغییر غیرمجاز کاربری از جرایم سیاست‌گذاری شده و با جنبه حاکمیتی است که این قرینه جزء قرائن حالیه بسیار جدی و مهم بر تقیید اطلاق است.

۳- تحلیل اصولی بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون موصوف نیز دلالت بر آن دارد که مقنن در مقام بیان نوع جرم نیست، بلکه در مقام تعیین سطح اهمیت کلی جرایم خرد است، لذا این اطلاق بدوی است و مستقر نیست. بدین‌سان باید قائل بود که نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه کاملاً با استفاده از روش‌ها و اصول تفسیری ارائه و منطبق با نظریه تفسیری نص‌گرا و دارای اصالت است؛ چراکه با استفاده از منابع درون‌متنی و اصول تفسیر و نه با استفاده از منابع خارج از متن قانون، این تفسیر ارائه شده‌است که به نظر اعضای این دادگاه منطبق با عنوان، موضوع و هدف قانون است، لذا بدین توصیف ضمن پذیرش استدلال شعبه اول دادگاه صلح شهرستان اشتها رد و تأیید صلاحیت شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو آن شهرستان، مستنداً به ماده ۳۱۷ قانون

سرمقاله



## جنبه خصوصی جرائم

مدیر مسئول: دکتر منصور مظفری\*  
وکیل پایه یک دادگستری

با وقوع جرم، گاهی فقط یک فرد متضرر می‌شود و گاهی با وقوع جرم نه تنها فرد بلکه جامعه که ارزش‌ها و هنجارهایش زیر پا گذاشته است نیز متضرر می‌شود و اینکه وقوع جرم باعث متضرر شدن یک فرد و یا جامعه می‌شود جرائم به جرائم خصوصی و جرائم عمومی تقسیم‌بندی می‌شوند. البته باید گفت اصولاً جرائم هر دو جنبه عمومی و خصوصی را دارند در برخی جرائم جنبه عمومی به جنبه خصوصی غلبه دارد و در برخی دیگر از جرائم جنبه خصوصی به جنبه عمومی غلبه دارد.

در جرائم خصوصی ضرر و زیان به شخص یا گروه معینی وارد می‌شود و این جرم با شکایت خصوصی در جریان تعقیب، تحقیق و رسیدگی قرار می‌گیرد و با گذشت شاکی خصوصی متوقف می‌شود و برعکس جرم عمومی نیاز به شاکی خصوصی ندارد، هرچند با شکایت شاکی خصوصی تعقیب صورت گیرد و در اصطلاح به جرائم خصوصی جرائم قابل گذشت و جرائم عمومی جرائم غیرقابل گذشت نیز می‌گویند.

به عنوان مثال؛ آنچه امروز بسیاری با آن درگیر هستند جرم ترک اتفاق است که جرم خصوصی است تعقیب با شکایت شاکی آغاز و با گذشت وی متوقف می‌شود. ولی جرم کلاهبرداری و سرقت از جمله جرائم غیر قابل گذشت است چون جنبه عمومی دارد.

ایمیل: Aftab.yz@gmail.com تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶

آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ حل اختلاف می‌نماید. رأی صادره قطعی است.»

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۰۷۱۰۹۰۲۳۰۴۳۳۹۰۰۰۱۴۰۴/۷/۲۲- شعبه اول دادگاه صلح شهرستان اردل، درخصوص شکایت سازمان جهاد کشاورزی استان چهارمحال‌وبختیاری با نمایندگی آقای علی... علیه آقای مهرباب... دایر بر تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، چنین رأی داده‌است: «... با توجه به این‌که اولاً، سازمان جهاد کشاورزی در جرم تغییر کاربری غیر مجاز شاکی محسوب نمی‌شود، زیرا با توجه به ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی به ویژه تبصره ۲ (اصلاحی ۱۳۸۵) ماده یک این قانون و نیز قسمت اخیر ماده ۱۰ آن (الحاقی ۱۳۸۵) به نظر می‌رسد سازمان جهاد کشاورزی اعلام‌کننده جرم است و نه شاکی. ثانیاً، با توجه به استثنائی بودن صلاحیت دادگاه صلح و ضرورت اکتفا به قدر متیقن در موارد تردید و از آن‌جا که در ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی برای بزه تغییر کاربری غیرمجاز علاوه بر مجازات نقدی و حبس (در صورت تکرار)، محکومیت به قلع‌وقمع بنا نیز پیش‌بینی شده‌است و حکم به قلع‌وقمع بنا نیز جزء لاینفک حکم کیفری است و با عنایت به سیاق عبارت بندهای ۹ و ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و با لحاظ آنکه در بند ۹ این ماده جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرایم غیرعمدی ناشی از کار یا تصادف رانندگی در صلاحیت دادگاه صلح قرار گرفته، اما در بند ۱۰ این ماده در مقام بیان صلاحیت دادگاه صلح برای رسیدگی به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸ به جنبه خصوصی این جرایم تصریح ادامه متن اطلاعات حقوقی و قضایی، ادامه متن نشده است و نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۳/۱۰۰۲ مورخ ۱۴۰۴/۶/۲۹ مؤید این مطلب است، بنابراین ضمن نفی صلاحیت از این دادگاه مستنداً به بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ و مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، قرار عدم‌صلاحیت به اعتبار و شایستگی شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو شهرستان اردل صادر و اعلام می‌دارد. «... متعاقباً، شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دو شهرستان اردل، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۴/۸/۶-۱۴۰۴/۳۳۳۹۰۰۰۲۵۲۶۳۸۲، چنین رأی داده‌است:

ادامه گزارش در صفحه ۲



حمیدرضا به گذر  
وکیل پایه یک دادگستری

## تسهیل در ترخیص کالا و بخشنامه های گمرکی می تواند در امور حقوقی اقتصادی کشور موثر باشد

تسهیل در ترخیص کالا و بخشنامه های گمرکی، تأثیری عمیق و چندوجهی بر امور حقوقی و اقتصادی کشور دارد و صرفاً یک موضوع اداری یا عملیاتی نیست. این تأثیر را می توان در سه سطح کلان، خرد و نهادی بررسی کرد.

۱. تأثیر بر اقتصاد کلان و حقوق تجارت بین الملل در سطح کلان، ساده سازی تشریفات گمرکی، که در قالب «تسهیل تجارت» (Trade Facilitation) شناخته می شود، به یکی از ارکان اصلی حقوق تجارت بین الملل تبدیل شده است. کاهش هزینه های تجاری و افزایش درآمد:\*\*\* اجرای اقدامات تسهیل کننده، مانند موافقت نامه تسهیل تجارت (TFA) سازمان تجارت جهانی، به طور مستقیم هزینه های تجارت را کاهش داده است. بر اساس برآوردها، این اقدامات منجر به کاهش ۱ تا ۴ درصدی هزینه های تجارت در سطح جهان و رونق تجاری بالغ بر ۲۳۰ میلیارد دلار شده است. این امر به معنای افزایش درآمدهای ملی و بهبود تراز تجاری است. کاهش قاچاق و فرار مالیاتی: یکی از مهم ترین تأثیرات حقوقی-اقتصادی، کاهش «قاچاق کالا و فرار از پرداخت عوارض گمرکی» است. تحقیقات نشان می دهد که ساده سازی رویه های مرزی، به ویژه افزایش «قطعیت حقوقی پیش از حمل کالا» (مانند صدور رأی پیشین یا Advance Rulings)، به طور قابل توجهی تخلف در اظهار ارزش کالا را کاهش می دهد. به گونه ای که بهبود عملکرد تسهیل

تجارت از چارک ۲۵ به میانه، تخلف گمرکی را نزدیک به ۲۰ درصد کاهش می دهد. این یعنی درآمدهای مالیاتی دولت بهتر وصول می شود و شفافیت اقتصادی افزایش می یابد. یکپارچگی منطقه ای و جذب سرمایه: سیستم های کارآمد ترانزیت و هماهنگی مرزی، هزینه های حمل و نقل و زمان ترانزیت را کاهش داده و فرصت های صادراتی را افزایش می دهند. این امر به یکپارچگی اقتصادی منطقه ای کمک کرده و با افزایش شفافیت و کاهش فساد، محیطی جذاب تر برای سرمایه گذاری خارجی فراهم می آورد.

۲. تأثیر بر فضای کسب و کار و بنگاه های اقتصادی (تأثیر خرد) در سطح بنگاه های اقتصادی، این تسهیلات به طور مستقیم بر حقوق و هزینه های تجار و تولیدکنندگان تأثیر می گذارد. کاهش هزینه های مبادله و زمان ترخیص: تشریفات پیچیده و زمان بر گمرکی، هزینه های سنگینی را به کسب و کارها تحمیل می کند. به عنوان مثال، هر معامله تجاری به طور میانگین به ۳۶ سند اصلی و ۲۴۰ نسخه کپی نیاز دارد که این حجم از کاغذبازی، به ویژه برای شرکت های کوچک و متوسط، مانعی بزرگ برای ورود به بازارهای جهانی است. تسهیل فرآیندها با ابزارهایی مانند «پنجره واحد» (Single Window) و سیستم های «مدیریت ریسک»، این هزینه های سربار را به شدت کاهش می دهد. افزایش رقابت پذیری بنگاه ها: برنامه های صدور گواهی برای فعالان اقتصادی مجاز (AEO) یک نمونه بارز است. این گواهی به بنگاه ها امکان می دهد تا از ترخیص سریع تر، کنترل های فیزیکی کمتر و اولویت در

### رأی وحدت رویه ۸۷۹ دیوان عالی کشور

## صلاحیت دادگاه صلح در امور کیفری

ادامه از صفحه اول:

«... این محکمه نیز خود را صالح به رسیدگی نمی داند؛ چراکه اولاً، بزه تغییر کاربری غیرمجاز حسب رأی وحدت رویه شماره -۷۵۹/۴/۲۰ و تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، دارای جزای نقدی نسبی و حبس درجه ۷ است و نهایتاً حسب صراحت مقررات مزبور، جرم درجه ۷ تلقی می گردد و وجود قلع و قمع بنا به عنوان مجازات اضافی نمی تواند موجب خروج از این درجه گردد. ثانیاً، در بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف به صراحت و بدون هیچ قیدی و به صورت مطلق جرائم درجه ۷ و ۸ را در صلاحیت دادگاه صلح قرار داده است و در این خصوص هیچ تفاوتی بین وجود یا عدم وجود جنبه خصوصی و یا داشتن مجازات اضافی اعم از حبس و ... قائل نشده است و به عبارت دیگر تعیین صلاحیت جرم محور است نه مجازات محور. ثالثاً، دادگاه محترم صلح در استدلال خود بیان نموده است که مجازات تغییر کاربری اراضی دارای مجازات قلع و قمع بنا نیز می باشد و در بند ۹ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف قانون گذار به جنبه خصوصی و عمومی جرایم اشاره نموده است ولی در بند ۱۰ ماده مزبور اشاره ای به جنبه خصوصی جرائم نشده است ... نظر به مراتب مزبور این محکمه خود را صالح به رسیدگی نمی داند و ضمن نفی صلاحیت از خود مستنداً به مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی [دادگاه های عمومی و انقلاب در امور] مدنی، قرار عدم صلاحیت به دادگاه محترم صلح شهرستان اردل صادر و اعلام می گردد. ...» با ارسال پرونده جهت تعیین صلاحیت، شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری، به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۴/۸/۲۴-۱۴۰۴۳۲۳۹۰۰۲۷۱۵۴۳۸-۱۴۰۴۳۲۳۹۰۰ چنین رأی داده است: «... نظر به این که ۱. مجازات قانونی بزه تغییر کاربری اراضی زراعی باغ ها وفق تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی و رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، جزای نقدی نسبی است که مجازات تعزیری درجه ۷ محسوب می شود. ۲. اطلاق و عموم بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف شامل کلیه جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸ است. ۳. بند ۴ ماده ۱۱ قانون فوق (دعاوی راجع به وجوه و اموال عمومی و دولتی و انفال) منصرف از جرایم بوده و ناظر بر دعاوی است. ۴. شاکی محسوب شدن یا نشدن سازمان جهاد کشاورزی مؤثر در ایجاد صلاحیت محاکم نیست، همان طور که ضرورت صدور حکم به قلع و قمع نیز موجب تغییر در درجه مجازات نمی گردد؛ بنابراین ضمن صائب دانستن استدلال شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری دوشهرستان اردل، به استناد تبصره ۱ ماده

۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف و ماده ۳۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری با اعلام صلاحیت شعبه محترم اول دادگاه صلح شهرستان اردل، حل اختلاف می گردد. این رأی قطعی است.» چنانکه ملاحظه می شود، شعب اول دادگاه تجدیدنظر استان البرز و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری، در خصوص مرجع صالح برای رسیدگی به بزه تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ ها و قابل تجدیدنظر بودن رأی صادره از آن مرجع، با استنباط مختلف از بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، اختلاف نظر دارند؛ به طوری که شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان البرز با این استدلال که در بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف در مقام بیان، صلاحیت دادگاه صلح برای رسیدگی به جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸ به جنبه خصوصی این جرایم تصریح نشده است، صلاحیت دادگاه کیفری دو را تأیید نموده است؛ اما شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری، با این استدلال که اطلاق و عموم بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف شامل کلیه جرایم عمدی تعزیری مستوجب مجازات درجه ۷ و ۸ است، دادگاه صلح را صالح به رسیدگی دانسته است. بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می گردد. غلامرضا انصاری - معاون قضایی دیوان عالی کشور ب) نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور احتراماً، درخصوص پرونده وحدت رویه شماره ۱۴۰۵/۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح زیر ادامه متن اطلاعات حقوقی و قضایی؛ در ادامه متن اظهار عقیده می نمایم. حسب گزارش ارسالی ملاحظه می گردد اختلاف رویه حادث شده بین شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان البرز و شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری با استنباط مختلف از بند (الف) ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲ در مورد «مرجع صالح برای رسیدگی به بزه تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ ها به صورت غیرمجاز و قابل تجدیدنظر بودن رأی صادره از آن مرجع» است. لذا با بررسی گزارش ارسالی و با عنایت به این که قانون گذار در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مجازات های تعزیری را به درجات هشت گانه تقسیم بندی کرده است و در تبصره های ذیل این ماده معیار و ضابطه درجه بندی مجازات ها و همچنین یک بار تعیین مجازات شدیدتر را ارائه داده است به طوری که در تبصره ۳ در مقام بیان قاعده مقرر داشته است که اگر مجازاتی با هیچ یک از بندهای هشت گانه این ماده مطابقت نداشته باشد مجازات بزه درجه ۷ محسوب می شود. براساس این ضابطه در رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور و با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۹، مجازات بزه تغییر کاربری اراضی زراعی

و باغ ها موضوع ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب سال ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، درجه ۷ توصیف شده است. لذا زمانی که براساس معیار و ضابطه ای که قانون گذار ارائه داده است درجه مجازات جرمی مشخص باشد، و مادامی که آن معیار و ضابطه قانونی به قوت خود باقی باشد، صلاحیت مرجع رسیدگی کننده نیز باید براساس همان معیار و ضابطه قانونی تعیین شود. لذا با عنایت به مطالب معنونه و با توجه به این که به موجب بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب سال ۱۴۰۲ رسیدگی به جرائم درجه ۷ و ۸ علی الاطلاق در صلاحیت دادگاه صلح اعلام شده است، قطعاً با وجود صراحت مستندات فوق تفکیک قائل شدن بین مجازات جزای نقدی و مجازات قلع و قمع مستحذات در بزه تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ ها فاقد هر گونه اساس و مبنای قانونی بوده و موجه نیست. فلذا با توجه به مبانی فوق الذکر بزه تغییر غیرمجاز کاربری اراضی زراعی و باغ ها، چه از حیث مجازات جزای نقدی آن و چه از حیث مجازات قلع و قمع مستحذات که جزء هیچ یک از درجات بیان شده در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی نیست از مصادیق جرائم درجه ۷ محسوب می شود و رسیدگی به آن در هر حال با توجه به صراحت بند ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف در صلاحیت دادگاه صلح است و مطابق بند (ج) تبصره ۵ ماده ۱۲ یاد شده، رأی دادگاه صلح در این موارد قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است و من حیث المجموع، رأی شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری منطبق با مقررات قانونی بوده و قابل تأیید است. ج) رأی وحدت رویه شماره ۸۷۹ - ۱۴۰۵/۴/۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور به تصریح بندهای ۹ و ۱۰ ماده ۱۲ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۴۰۲، صلاحیت دادگاه صلح در امور کیفری محدود به جنبه عمومی و خصوصی کلیه جرایم غیر عمدی ناشی از کار یا تضادفات رانندگی و جرایم تعزیری مستوجب مجازات درجه هفت و هشت شده است که صدور حکم بر قلع و قمع بناء جزء مجازات های مذکور در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی نیست و در ماده ۳ قانون حفظ کاربری اراضی زراعی و باغ ها مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات بعدی برای بزه تغییر کاربری غیر مجاز، علاوه بر مجازات جزای نقدی، قلع و قمع بنا نیز پیش بینی شده و جزء لاینفک حکم کیفری محسوب می شود که با توجه به صلاحیت عام دادگاه کیفری دو رسیدگی به این جرم به استناد ماده ۳۰۱ قانون آیین دادرسی کیفری با آن دادگاه خواهد بود. بنا به مراتب رأی شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان البرز تا حدی که با این نظر انطباق دارد با اکثریت آراء اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور، صحیح و قانونی تشخیص داده می شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور دادگاه ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است.

# اصل لزوم استفاده از نظر کارشناس در امور تخصصی؛ مبانی قانونی و آثار آن در دادرسی



دکتر بهمان حاج‌محمودعطار  
دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی،  
وکیل دادگستری



دکتر سیدشهاب‌الدین طباطبایی  
دکترای مدیریت بازرگانی،  
کارشناس رسمی دادگستری

قاضی، به‌عنوان مقام قضایی، صلاحیت تشخیص و اعمال قانون را دارد؛ اما این صلاحیت به معنای برخورداری از دانش تخصصی در تمام علوم و فنون نیست. بسیاری از موضوعاتی که در پرونده‌های قضایی مطرح می‌شوند، ماهیتی فنی، علمی، پزشکی، مالی، مهندسی یا تجربی دارند و احراز آن‌ها خارج از دانش حقوقی و قضایی است. در چنین مواردی، دادرس نمی‌تواند با تکیه بر برداشت شخصی، حدس، محاسبات غیرتخصصی یا دانش عمومی خود، موضوعی را که نیازمند دانش ویژه است احراز کند. اینجاست که «کارشناسی» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای کشف حقیقت وارد فرآیند دادرسی می‌شود. بنابراین می‌توان از یک اصل مهم در دادرسی سخن گفت: «هرگاه احراز یک موضوع مؤثر در تصمیم قضایی نیازمند دانش علمی، فنی یا تجربی خاصی باشد، مرجع قضایی باید از نظر کارشناس واجد صلاحیت در همان رشته استفاده کند.» این اصل، اگرچه ممکن است در قوانین با همین عنوان واحد و صریح بیان نشده باشد، از مجموعه مقررات مربوط به کارشناسی در آیین دادرسی مدنی، آیین دادرسی کیفری و قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری قابل استنباط است:

## ۱- مبانی کیفری- ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری:

ماده ۱۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌کند: «هرگاه باز پرس رأساً یا به تقاضای یکی از طرفین انجام کارشناسی را ضروری بداند، قرار ارجاع امر به کارشناسی را صادر می‌کند. باز پرس باید موضوعی را که جلب نظر کارشناس نسبت به آن لازم است به‌طور دقیق تعیین کند.» این ماده، «ضروری بودن کارشناسی» را ملاک ارجاع امر به کارشناس قرار داده است. بنابراین هرگاه موضوعی در پرونده وجود داشته باشد که بدون دانش تخصصی امکان احراز دقیق آن وجود نداشته باشد، کارشناسی از یک اقدام تشریفاتی فراتر رفته و به یکی از ابزارهای ضروری کشف حقیقت تبدیل می‌شود. اهمیت این موضوع در پرونده‌های کیفری دوچندان است؛ زیرا تصمیم کیفری ممکن است به سلب آزادی، محکومیت کیفری و اعمال مجازات منتهی شود. بنابراین احراز عناصر مادی و موضوعی جرم نمی‌تواند بر مبنای برداشت غیرتخصصی صورت گیرد.

## ۲- لزوم انتخاب کارشناس دارای صلاحیت تخصصی:

ماده ۱۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌کند که باز پرس، کارشناس را از میان کارشناسان رسمی دادگستری دارای صلاحیت در رشته مربوط انتخاب می‌کند. این حکم، نکته بسیار مهمی را بیان می‌کند: صرف ارجاع موضوع به هر شخصی که عنوان «کارشناس» دارد کافی نیست؛ بلکه کارشناس باید در رشته‌ای که موضوع پرونده به آن مربوط است، صلاحیت داشته باشد. همین قاعده در ماده ۲۵۸

قانون آیین دادرسی مدنی نیز به‌صراحت آمده است: «دادگاه باید کارشناس مورد وثوق را از بین کسانی که دارای صلاحیت در رشته مربوط به موضوع است، انتخاب نماید.» بنابراین اصل حاکم آن است که تخصص کارشناس باید با موضوع مورد کارشناسی ارتباط مستقیم داشته باشد

## ۳- مبانی مدنی - مواد ۲۵۷ و ۲۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی:

ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌کند: «دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست هر یک از اصحاب دعوا قرار ارجاع امر به کارشناس را صادر نماید.» ماده ۲۵۸ نیز دادگاه را مکلف می‌کند کارشناس را از میان اشخاص دارای صلاحیت در رشته مربوط انتخاب کند. از ترکیب این دو ماده، دو قاعده مهم به دست می‌آید: اول، دادگاه می‌تواند رأساً، بدون آنکه طرفین درخواست کرده باشند، در صورت نیاز به دانش تخصصی، موضوع را به کارشناس ارجاع دهد. دوم، کارشناسی باید به شخصی ارجاع شود که در رشته مربوط به موضوع دعوا دارای صلاحیت باشد. در نتیجه، دادگاه نمی‌تواند برای مثال موضوع پیچیده حسابداری را بدون بررسی تخصصی حسابداری احراز کند.

علت فنی یک تصادف را با برداشت شخصی تعیین کند. میزان خسارت فنی را بدون دانش تخصصی ارزیابی کند. مسائل پزشکی و میزان صدمات بدنی را رأساً و بدون نظر مرجع تخصصی پزشکی احراز کند. یا ارزش و وضعیت فنی یک ملک و زمین را بدون بهره‌گیری از تخصص مربوط تعیین نماید.

## ۴- ماده ۱۸ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری: تأکید بر ضرورت کارشناسی:

ماده ۱۸ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مقرر می‌کند: «در تمامی مواردی که رجوع به کارشناسی لازم باشد ... دستگاه‌های یادشده ... باید از وجود کارشناسان رسمی استفاده نمایند.» اگرچه تبصره ۱ این ماده تصریح می‌کند که ارجاع امر کارشناسی از سوی مراجع قضایی تابع قوانین آیین دادرسی است، اما اصل مهمی در این ماده وجود دارد و آن شناسایی جایگاه تخصص رسمی در مواردی است که رجوع به کارشناسی لازم باشد. از این منظر کارشناسی یک امر تزئینی یا صرفاً تشریفاتی نیست؛ بلکه در جایی که موضوع نیازمند دانش فنی و تخصصی است، وسیله‌ای برای ورود دانش تخصصی به فرآیند تصمیم‌گیری قضایی است.

## ۵- رابطه میان صلاحیت قضایی و صلاحیت تخصصی کارشناس:

باید میان این دو حوزه تفکیک قائل شد: الف) تشخیص موضوع تخصصی این بخش در صلاحیت کارشناس است. برای مثال: میزان واقعی مبالغ پرداخت‌شده. گردش مالی حساب‌ها. علت فنی وقوع تصادف. میزان و نوع صدمات بدنی.

ارزش واقعی یک ملک. قابلیت و وضعیت فنی یک زمین. میزان خسارت وارده. ب) تحلیل حقوقی و قضایی این بخش در صلاحیت قاضی است. برای مثال: آیا رابطه مالی، قرض بوده است یا معامله‌ای دیگر؟ آیا مازاد پرداختی، ربا محسوب می‌شود؟ آیا رفتار متهم واجد وصف کیفری است؟ آیا عناصر جرم تحقق یافته است؟ آیا رابطه سببیت حقوقی یا کیفری وجود دارد؟ بنابراین کارشناس جایگزین قاضی نیست و قاضی نیز جایگزین کارشناس نمی‌شود. کارشناس موضوع تخصصی را روشن می‌کند و قاضی بر اساس آن موضوع و سایر ادله، حکم حقوقی یا کیفری را صادر می‌کند.

## ۶- آثار عدم استفاده از کارشناسی در موضوع تخصصی:

اگر موضوعی ذاتاً تخصصی باشد و بدون کارشناسی امکان احراز دقیق آن وجود نداشته باشد، صدور تصمیم قضایی بدون استفاده از دانش تخصصی می‌تواند با ایرادهای مهمی مواجه شود. در چنین وضعیتی این پرسش مطرح می‌شود که آیا مرجع قضایی، بدون تحصیل دلیل تخصصی لازم، توانسته است موضوع دعوا را به‌طور دقیق احراز کند؟ به‌ویژه در امور کیفری، پاسخ به این پرسش اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا اصل برائت اقتضا می‌کند که محکومیت کیفری بر مبنای ادله معتبر، روشن و قابل اتکا شکل گیرد. بنابراین هرگاه موضوعی که برای تحقق جرم ضروری است، ماهیت تخصصی داشته باشد و بدون کارشناسی قابل احراز نباشد، صرف نظر کردن از کارشناسی و جایگزین کردن برداشت شخصی به جای نظر تخصصی می‌تواند با الزامات دادرسی منصفانه و اصل کشف حقیقت ناسازگار باشد.

## نتیجه‌گیری:

از مجموع مقررات مربوط به کارشناسی می‌توان چنین نتیجه گرفت: **اول:** قاضی در مقام تشخیص و اعمال قانون، صلاحیت قضایی دارد، اما در موضوعات فنی و تخصصی، صلاحیت علمی و تجربی کارشناس جایگاه مستقل خود را دارد. **دوم:** هرگاه احراز موضوع مؤثر در تصمیم قضایی نیازمند دانش تخصصی باشد، کارشناسی ابزار قانونی کشف حقیقت است. **سوم:** در انتخاب کارشناس، تناسب میان موضوع پرونده و رشته تخصصی کارشناس ضروری است؛ چنان‌که مواد ۱۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری و ۲۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی بر انتخاب کارشناس دارای صلاحیت در رشته مربوط تأکید دارند. **چهارم:** قاضی نباید در امور تخصصی، جایگزین کارشناس شود و کارشناس نیز حق ندارد در جایگاه قاضی، درباره وصف حقوقی یا کیفری موضوع اظهار نظر کند. بنابراین می‌توان این اصل را چنین خلاصه کرد: «قاضی قانون را تفسیر و اعمال می‌کند؛ کارشناس واقعیت تخصصی را کشف و تبیین می‌نماید. دادرسی عادلانه زمانی شکل می‌گیرد که هیچ‌یک از این دو، جایگاه دیگری را تصاحب نکند.»

## استرداد طلا از سوی مادر شوهر منوط به برهم خوردن رابطه نامزدی نیست

ریال به انضمام کلیه هزینه‌ها و خسارات دادرسی، به شرح دادخواست تقدیمی ملاحظه می‌گردد:

۱- در فرض امانی بودن طلاها، خواهان ادله کافی جهت اثبات ادعای خود به دادگاه ارائه ننموده است و ادله موجود نیز جهت اقتناع قضایی دادگاه کفایت نمی‌نماید ۲- و در فرض اینکه طلاها به عنوان هدیه نامزدی بوده باشند، مطابق ماده ۱۰۳۷ از قانون مدنی، موضوع خواسته خواهان صرفاً در صورت به هم خوردن وصلت، قابل مطالبه است. درحالی که این شرط در مانحن فیه محرز نیست. لذا دادگاه به دلیل عدم احراز صحت ادعای خواهان مستنداً به ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر بطلان دعوی خواهان صادر می‌نماید. با عنایت به محتویات پرونده و اقرار ضمنی و بلکه صریح تجدیدنظر خوانده مبنی بر وجود طلاهای ادعایی خواهان بدوی نزدی غیر از دو قطعه و با توجه به اینکه استرداد مال چه از باب امانی بودن باشد و چه از حیث رجوع از به قابل ترتیب اثر و استماع

تجدیدنظرخواسته: دادنامه شماره ... ۱۴۰۴ مورخه ۱۴۰۴/۱۱/۷ صادره از شعبه پنجم دادگاه حقوقی گردشکار: دادگاه با بررسی اوراق و محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید

رای دادگاه درخصوص تجدیدنظرخواهی خانم معصومه ... به طرفیت خانم ... نسبت به دادنامه شماره ... مورخه ۱۴۰۴/۱۱/۷ صادره از شعبه پنجم دادگاه حقوقی که دادنامه مزبور بدین شرح است (درخصوص دعوی ... به طرفیت ... به خواسته استرداد مال (منقول) تقاضای رسیدگی و صدور حکم مبنی بر استرداد یک قطعه گردنبند و گوشواره به وزن ۱۰ گرم، یک تک پوش به وزن ۱۱ گرم، گردنی اماراتی به وزن ۳۵/۹۰ گرم، یک حلقه انگشتر به وزن ۱/۷۶۰ گرم، یک انگشتر تک نگین به وزن ۲ گرم، ۶۱ گرم طلا جمعا مقوم بر ۴۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

دعوی می‌باشد و با توجه به نحوه رابطه طرفین (عروس و مادرشوهر) استرداد طلاها منوط به طلاق یا به هم خوردن نامزدی نیست و دادگاه با ثابت دانستن خواسته و وارد دانستن تجدیدنظرخواهی مواد ۳۴۸، ۱۹۸، ۳۴۸ و ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه تجدیدنظرخواسته را در موارد مزبور نقض نموده و تجدیدنظر خوانده را به استرداد یک قطعه گردنبند و گوشواره به وزن ۱۰ گرم، یک عدد تک پوش به وزن ۱۱ گرم و یک حلقه انگشتر به وزن ۷۶۰/۱ گرم در حق تجدیدنظرخواه محکوم می‌نماید با توجه به استفاده تجدیدنظرخواه از معافیت اسعار از هزینه دادرسی، هزینه دادرسی متعلقه (باتوجه به تقویم خواسته به چهل میلیارد ریال) از محل محکوم به استیفا خواهد شد و اما در مورد دو قطعه طلای دیگر شامل گردنی اماراتی و انگشتر نگین دار با توجه به انکار وجود طلاهای مزبور نزد تجدیدنظر خوانده و عدم ارائه دلیل بر اثبات خواسته دادگاه با وارد دانستن تجدیدنظرخواهی به استناد مواد قانونی فوق‌الذکر دادنامه تجدیدنظرخواسته را در موارد مزبور عیناً تایید می‌نماید. رای صادره قطعی است.

شعبه ۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

## دخالت در امر پزشکی و مسئولیت کیفری ناشی از آسیب‌های اقدامات شبه‌درمانی



سیدمحمدکاظم موسوی

مدرس حقوق کیفری

استادحقوق کیفری و جرم‌شناسی عضو

مرکز وکلای استان تهران

گسترش مراکزی که بدون داشتن مجوز قانونی و بدون برخورداری از صلاحیت علمی و حرفه‌ای، با عنوان‌هایی مانند «اصلاح ستون فقرات»، «جا انداختن مهره‌ها»، «شکستن قولنج»، «درمان دستی»، «تنظیم ستون فقرات» یا عناوین مشابه فعالیت می‌کنند، امروز دیگر صرفاً یک تخلف صنفی یا اداری نیست؛ بلکه به تدریج به یکی از دغدغه‌های مهم حقوق کیفری، جرم‌شناسی و سلامت عمومی تبدیل شده است. آنچه این پدیده را نگران‌کننده می‌سازد، نه صرفاً فقدان مجوز، بلکه ادعای درمان بیماری‌ها و انجام اقداماتی است که مستقیماً با سلامت، جان و تمامیت جسمانی انسان‌ها ارتباط دارد. انتشار گسترده تصاویر و ویدئوهایی از کشیدن شدید گردن، چرخاندن ناگهانی ستون فقرات و شکستن قولنج مفاصل، آن هم در فضای مجازی و با تبلیغ نتایج معجزه‌آسا، این تصور نادرست را در بخشی از جامعه ایجاد کرده که هر صدای «تق» یا هر حرکت ناگهانی الزاماً به معنای درمان است؛ حال آنکه از منظر پزشکی، هرگونه مداخله بر روی ستون فقرات و به‌ویژه مهره‌های گردنی، نیازمند تشخیص دقیق، بررسی وضعیت بیمار، آگاهی از سوابق بیماری و انجام اقدامات درمانی بر اساس استانداردهای علمی است و در مواردی حتی یک حرکت نادرست می‌تواند پیامدهای جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد. از منظر جرم‌شناسی، این پدیده نمونه‌ای از بزهکاری حرفه‌ای مبتنی بر سوءاستفاده از اعتماد عمومی و جهل درمانی است. مرتکبان این اقدامات معمولاً با بهره‌گیری از تبلیغات اغواکننده، نمایش فیلم‌های گزینشی، استفاده از واژه‌های شبه‌علمی و استناد به مکاتب درمانی ناشناخته یا منتسب کردن روش‌های خود به طب سنتی یا طب آسیای شرقی، برای فعالیت خود نوعی مشروعیت کاذب ایجاد می‌کنند. در واقع، آنان نه تنها از خلأ آگاهی عمومی بهره می‌برند، بلکه با ایجاد امید واهی در بیماران، آنان را به پذیرش اقداماتی ترغیب می‌کنند که گاه هیچ پشتوانه علمی معتبر یا مجوز قانونی ندارد.

در جرم‌شناسی از این وضعیت به عنوان بهره‌برداری از آسیب‌پذیری بزه‌دیدگان یاد می‌شود؛ جایی که مجرم به جای توسل به زور یا خشونت آشکار، از اعتماد، اضطراب، درد و درماندگی افراد برای ارتکاب رفتار مجرمانه استفاده می‌کند. در حقوق ایران، دخالت در امور پزشکی اساساً ممنوع است و قانونگذار برای آن ضمانت اجرای کیفری پیش‌بینی کرده است. مطابق قوانین مربوط به امور پزشکی، دارویی و درمانی و مقررات ناظر بر حرفه پزشکی، انجام اقدامات درمانی بدون داشتن صلاحیت قانونی و اخذ پروانه لازم، تخلف محسوب نمی‌شود بلکه در بسیاری از موارد وصف کیفری نیز پیدا می‌کند. افزون بر این، چنانچه در نتیجه چنین مداخلاتی آسیبی به بیمار وارد شود، موضوع از حوزه جرم صرف دخالت در امر پزشکی فراتر رفته و حسب مورد می‌تواند مصداق ایراد صدمه بدنی غیرعمد، قتل غیرعمد، مسئولیت ناشی از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، عدم رعایت نظامات دولتی یا فقدان مهارت باشد. قانون مجازات اسلامی در باب جنایات، میان رفتار درمانی مجاز و اقدام فاقد

صلاحیت تفاوت قائل شده است.

حتی پزشک دارای پروانه نیز تنها در صورت رعایت موازین فنی، اخذ رضایت معتبر و رعایت مقررات قانونی از مسئولیت کیفری معاف خواهد بود؛ بنابراین کسی که اساساً فاقد مجوز قانونی است، نمی‌تواند به رضایت بیمار یا رضایت شفاهی مراجعه‌کننده به عنوان سپری در برابر مسئولیت کیفری استناد کند. رضایت بزه‌دیده هرگز مجوز انجام اقدامات خطرناک و غیرقانونی نیست و نمی‌تواند وصف مجرمانه دخالت در امر پزشکی را از بین ببرد. نکته مهم دیگر آن است که بسیاری از این افراد خود را پزشک معرفی نمی‌کنند، بلکه با استفاده از عناوینی مانند مربی، متخصص درمان‌های دستی، متخصص اصلاح ساختار بدن، درمانگر طبیعی یا اصطلاحات مشابه، تلاش می‌کنند از شمول مقررات کیفری بگریزند؛ در حالی که ملاک حقوق کیفری، عنوان ظاهری فعالیت نیست، بلکه ماهیت عمل انجام‌شده است. هرگاه شخصی بدون صلاحیت قانونی اقدام به تشخیص بیماری، تجویز درمان یا انجام مداخلات جسمانی با هدف درمان کند، در واقع وارد قلمرو حرفه پزشکی شده و در صورت تحقق شرایط قانونی، مسئولیت کیفری خواهد داشت.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی، مراجعه‌کنندگان این مراکز غالباً افرادی هستند که از دردهای مزمن گردن، کمر، دیسک، سردرد یا مشکلات اسکلتی رنج می‌برند و گاه پس از طی مسیرهای طولانی درمان، به دلیل ناامیدی، مشکلات اقتصادی یا تبلیغات فریبنده، به چنین مراکزی روی می‌آورند. بنابراین بسیاری از این افراد را باید بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر دانست؛ کسانی که قربانی اعتماد بی‌جا، اطلاعات نادرست و تبلیغات اغواکننده می‌شوند. فضای مجازی نیز در این میان نقش مهمی ایفا می‌کند. انتشار فیلم‌هایی که در آنها با کشیدن گردن یا ستون فقرات صدای شکستن مفاصل شنیده می‌شود، بدون ارائه هیچ مستند علمی و بدون اشاره به خطرات احتمالی، ذهن مخاطب را به این سمت سوق می‌دهد که این اقدامات بی‌ضرر، ساده و حتی ضروری هستند. حال آنکه واقعیت پزشکی به مراتب پیچیده‌تر است و هر بیمار شرایط خاص خود را دارد. در برخی افراد ممکن است بیماری‌های زمینه‌ای عروقی، مشکلات استخوانی، پوکی استخوان یا آسیب‌های مهره‌ای وجود داشته باشد که انجام چنین حرکاتی می‌تواند خطرناک باشد.

در چنین شرایطی، حتی اگر آمار دقیقی از همه آسیب‌های ناشی از این اقدامات در دسترس نباشد، اصل پیشگیری کیفری اقتضا می‌کند که پیش از گسترش خسارت‌های جبران‌ناپذیر، با این پدیده برخورد شود. سیاست جنایی کارآمد، صرفاً واکنش پس از وقوع حادثه نیست، بلکه جلوگیری از ایجاد زمینه‌های جرم نیز بخشی از وظایف نظام عدالت کیفری محسوب می‌شود. هنگامی که فردی بدون دانش کافی و بدون نظارت قانونی، گردن یا ستون فقرات انسان را تحت فشار قرار می‌دهد، احتمال وقوع آسیب‌های شدید جسمانی وجود دارد و همین احتمال، ضرورت مداخله پیشگیرانه نهادهای مسئول را توجیه می‌کند.

از سوی دیگر، ترویج این نوع فعالیت‌ها پیامدهایی فراتر از آسیب به یک یا چند بیمار دارد. نخستین نتیجه آن، تضعیف اعتماد عمومی به نظام سلامت است. هنگامی که مرز میان درمان علمی و اقدامات شبه‌علمی در ذهن جامعه مخدوش شود، مردم در تشخیص مسیر صحیح درمان دچار سردرگمی خواهند شد. دوم آنکه موفقیت

اقتصادی این مراکز، انگیزه ورود افراد فاقد صلاحیت را به این حوزه افزایش می‌دهد و به تدریج نوعی بازار سیاه درمان شکل می‌گیرد؛ بازاری که در آن سود مالی بر سلامت انسان مقدم می‌شود. سوم آنکه گسترش این فعالیت‌ها موجب عادی‌سازی رفتارهای پرخطر می‌شود؛ به گونه‌ای که انجام حرکات شدید بر روی گردن و ستون فقرات، به جای آنکه اقدامی تخصصی و استثنایی تلقی شود، به عنوان یک خدمت روزمره و بی‌خطر در ذهن افکار عمومی جا می‌افتد. در این میان، نقش دستگاه قضایی و ضابطان دادگستری بسیار مهم است. برخورد با این پدیده نباید صرفاً به شکایت خصوصی مصدومان محدود شود.

در مواردی که سلامت عمومی در معرض تهدید قرار می‌گیرد، دادستان به عنوان مدعی‌العموم می‌تواند و باید با استفاده از اختیارات قانونی خود، نسبت به شناسایی، تعطیلی و تعقیب کیفری مراکز فاقد مجوز اقدام کند. همچنین همکاری نزدیک میان وزارت بهداشت، سازمان نظام پزشکی، پلیس اماکن و مراجع قضایی می‌تواند از گسترش این فعالیت‌ها جلوگیری کند. برخورد کیفری زمانی بازدارنده خواهد بود که نه تنها عاملان ورود آسیب تحت تعقیب قرار گیرند، بلکه شبکه تبلیغاتی، درآمد‌های حاصل از این فعالیت‌ها و بسترهای ترویج آن نیز مورد توجه قرار گیرد.

نباید فراموش کرد که مسئولیت کیفری در این حوزه تنها به وقوع مرگ محدود نمی‌شود. هرگونه صدمه بدنی، نقص عضو، از کارافتادگی، تشدید بیماری، تحمیل هزینه‌های درمانی یا حتی ایجاد آسیب‌های روانی ناشی از اقدامات غیرمجاز می‌تواند حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی مرتکب شود. در کنار مجازات، جبران خسارت بزه‌دیدگان نیز اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا بسیاری از آسیب‌های ناشی از مداخلات غیرتخصصی، هزینه‌های سنگین درمانی و گاه ناتوانی دائمی برای افراد و خانواده‌های آنان به همراه دارد. جامعه‌ای که امنیت درمانی را از دست بدهد، ناگزیر هزینه‌های سنگین انسانی، اقتصادی و اجتماعی خواهد پرداخت. امنیت درمانی تنها به معنای دسترسی به پزشک و بیمارستان نیست، بلکه مستلزم آن است که مردم اطمینان داشته باشند هیچ فرد فاقد صلاحیتی نمی‌تواند با ادعای درمان، سلامت آنان را به مخاطره اندازد. از همین رو، مقابله با مداخلات شبه‌پزشکی صرفاً دفاع از انحصار یک صنف یا حرفه نیست، بلکه دفاع از حق بنیادین شهروندان بر برخورداری از درمان ایمن، علمی و قانونمند است.

سیاست کیفری نیز باید با درک همین واقعیت، ضمن اعمال مجازات متناسب علیه مرتکبان، از طریق پیشگیری، اطلاع‌رسانی عمومی، نظارت مؤثر بر تبلیغات درمانی و برخورد قاطع با مراکز فاقد مجوز، مانع تبدیل شدن این رفتارها به یک الگوی رایج کسب‌وکار شود. هر اندازه پاسخ کیفری سریع‌تر، قاطع‌تر و همراه با آگاهی‌بخشی عمومی باشد، اعتماد جامعه به نظام سلامت افزایش یافته و زمینه سوءاستفاده از بیماران کاهش خواهد یافت.

در نهایت، حمایت از سلامت شهروندان تنها یک وظیفه پزشکی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین کارکردهای حقوق کیفری در پاسداری از نظم عمومی، کرامت انسانی و امنیت اجتماعی به شمار می‌رود؛ امنیتی که نباید قربانی ادعاهای اثبات‌نشده، تبلیغات اغواگرانه و سوداگری در لباس درمان شود.